



## گونه شناسی منتقدان عقلانیت مدرن

دکتر بیژن عبدالکریمی

عبدالکریمی با حوصله فراوان به پرسش های خراسان درباره مدرنیته، روند توسعه و گونه شناسی منتقدان عقلانیت مدرن پاسخ گفت اما ترجیح داد متن گفت و گو به صورت یادداشت در آید و پس از قلم زدن دوباره وی، تقدیم خوانندگان شود.

در جهان اندیشه، هر مفهومی درون شبکه ای از مفاهیم دیگر قرار دارد؛ یعنی مفاهیم مجرد نیستند و در یک مفهوم نیز در یک مفهوم دیگر است. لذا وقتی با یک مفهوم درگیر می شویم، خود به خود با مفاهیم متعدد دیگری نیز روبه رو هستیم. هنگامی که از مدرنیته سخن می گوئیم، خود به خود با مفاهیم دیگری چون عقلانیت، عقلانیت مدرن، غرب، سنت متافیزیک و... درگیر می شویم. عموماً مرادمان از مدرنیته یک رویداد تاریخی است که در بخشی از عالم - یعنی غرب به مفهوم خاص کلمه - و درون یک سنت تاریخی خاص شکل گرفته است. اما مدرنیته خود محصول عقلانیت جدید و مدرن است و این عقلانیت خود حاصل بسط عقلانیت متافیزیک یونانی است. به همین دلیل ظهور و حدوث مدرنیته را در هیچ جای عالم غیر از غرب نمی توان سراغ گرفت. نه سنت عبری / سامی به چنین فرآیندی منتهی شد و نه سنت های تفکر هندی یا خاور دور و یا دیگر سنت های تاریخی. هر جایی از جهان که مدرنیته، عقلانیت مدرن و لوازم و پیامدهای آن حضور یافته، از غرب و مناسبات با غرب حاصل گشته است.

بنابراین، مدرنیته ربط بسیار وثیقی با سنت و تاریخ متافیزیک غربی دارد، سنتی که بیش از ۲۵ قرن ریشه تاریخی دارد. از این رو رخداد عظیم مدرنیته را بدون توجه به زمینه های تاریخی اش نمی توان به خوبی مورد فهم قرار داد. پس ظهور عقلانیت جدید یک حادثه خلق الساعه نبوده و ریشه های تاریخی خاصی داشته است. اما هنگامی که از توسعه صحبت می کنیم، آن را همچون یک هدف در نظر می گیریم. مدرنیته یک «پروژه تاریخی» است در حالی که توسعه یک «پروژه

سیاسی و اجتماعی» است. مسأله اصلی در این پروژه آن است که چه باید کرد تا آنچه را که در یک سنت تاریخی دیگر و در جای دیگری از عالم روی داده است، برای خودمان که در جای دیگری از جغرافیا و در یک سنت تاریخی دیگر قرار داریم، متحقق و بازآفرینی کنیم. در پاسخ به این پرسش، راه کارهای توسعه، با توجه به اوضاع خاص تاریخی و محلی، شکل های مختلفی پیدا می کند؛ مثلاً در ژاپن این توسعه را به شکلی می بینیم و در چین به شکلی دیگر. پس مدرنیته امری بالذات غربی است اما توسعه می تواند با الگوگیری از مدرنیته غربی، تا حدودی - و نه به نحو مطلق - رنگ و لعاب محلی و بومی به خود بگیرد. اما باید توجه داشت هیچ کدام از این اشکال محلی توسعه، آن اصالت و شکل خاص و منحصر به فرد مدرنیته غربی را ندارند. بنابراین، آنچه امروزه به منزله توسعه اقتصادی و تکنولوژیک با توجه به اوصاف و ویژگی های محلی و فرهنگی خود ما مطرح است، یک لایه درونی و هسته مرکزی دارد که چیزی جز همان مدرنیته غربی نیست. برای فهم این مدرنیته بالذات غربی نیز باید به ظهور عقلانیت مدرن و ریشه های تاریخی آن التفات داشت.

### نزاع میان عقلانیت های گوناگون در یونان باستان

اگر بپذیریم که ریشه های تاریخی عالم و عقلانیت جدید را باید در تاریخ متافیزیک یونانی جست و جو کرد، آنگاه می توان گفت نخستین مقاومت ها در برابر خود همین عقلانیت متافیزیک - به منزله بستر اصلی ظهور عقلانیت مدرن - در خود یونان شکل گرفت. سقراط، در مقام بنیان گذار عقلانیت متافیزیک، کشته شد و این صرفاً یک حادثه ساده سیاسی و اجتماعی نبود. با سقراط شکل خاصی از عقلانیت ظهور پیدا کرد و سنت تاریخی جدیدی آغاز شد که با عقلانیت و نحوه تفکر یونانیان پیشین متفاوت بود و با سنت تاریخی پیش از خود درگیر شد. در واقع با ظهور سقراط، آدمی نسبت دیگری با جهان پیدا می کند که با نسبت پیشینیان کاملاً متفاوت است. به همین دلیل نمایندگان محافظه کار جامعه سنتی و دین سنتی آتنی، احساس خطر

### داستان کوتاهی درباره عقل

مشهور است که فلسفه جدید غرب با دکارت آغاز می شود. درست از جایی که او در مقابل سنت رایج مدرسی زمان خویش می ایستد و به جای این که مانند ارسطو سخن خود را از وجود و علل و مبادی آن آغاز کند، با «می اندیشم پس هستم» آغاز می کند. اما طرح نوبی که دکارت در اندیشه در انداخته بود، تا مدت ها سر و صدایی برپا نکرد؛ به ویژه چون وجود مباحثی مانند نفس و خدا که از سنخ مباحث مابعدالطبیعی محسوب می شد، آن قدر در نظام فلسفی او پررنگ بود که جایی برای خودنمایی کوژیتو باقی نمی گذاشت. شاید برای همین بود که معاصران دکارت، کار او را یک اشکال تراشی خرد در نظام ستبر مابعدالطبیعی هزارساله ای دیدند که به آسانی قابل فروپاشی نبود. باز هم بنا بر شهرت، دکارت سردمدار فلاسفه عقل گرای قاره است. فلاسفه ای که دل بسته نظام معرفتی ویژه ای بودند که از ویژگی های بارزش عقیده به تصورات فطری،

## میراث دکارت، کانت و هگل

خوانشی از ماجرای خدایی عقل در غرب

طاهره حبیبی

مدرنیته امری بالذات غربی است اما توسعه می تواند با الگوگیری از مدرنیته غربی، تا حدودی رنگ و لعاب محلی و بومی به خود بگیرد. اما باید توجه داشت هیچ کدام از این اشکال محلی توسعه، آن اصالت و شکل خاص و منحصر به فرد مدرنیته غربی را ندارند.